ایام

نظر امام در مورد لباس سپاه

امام راجع به سپاهی می‌گفتند این لباس مقدس بر تن هرکسی هست و هرکجا زندگی می‌کند باید مردم از او احساس آرامش کنند و ضدانقلاب و معاندان از او بترسند.
پس معلوم است که در نظر امام، سپاهی با بقیه مردم فرق دارد. بالطبع، توقع از امام از روحانیت هم مثل بقیه مردم نیست. امام می‌گفتند به روحانیانی که صلاحیت ندارند و کار خلاف می‌کنند، روحانی نگویید، چون روحانی اصلا کار بد نمی‌کند؛ برای همین دادگاه مجزایی به نام دادگاه ویژه روحانیت درست کردند. یادم هست وقتی رئیس بنیاد بودم یک روحانی از من شکایت کرده بود.
دادگاه ویژه روحانیت من و ایشان را خواست. این‌که امام در نامه‌ای می‌گویند آماده مواخذه‌اند، در عمل آن را نشان دادند؛ زمان جنگ یک نفر از استان لرستان به دادگستری رفت و از امام شکایت کرد که طول کشیدن جنگ کار امام است و بچه‌ام شهید شده. موضوع را پیگیری کرد و پرونده تشکیل داد.
امام به آقای موسوی اردبیلی، می‌فرمایند چون حضور من در دادگاه تبعاتی دارد و باعث اذیت مردم می‌شود، شما به نمایندگی از طرف من به دادگاه بروید و پاسخگو باشید. ایشان هم در دادگاه حاضر می‌شود و با دلیل و مدرک از امام دفاع می‌کند.



گفت و گوی «جام جم» با محسن رفیق دوست ، ب

بنی صدر از اب

مهم‌ترین نهاد انقلاب اسل



حسین جودوی
دبیر گروه تاریخ

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷، جوانان انقلابی برای حفظ و صیانت از انقلاب خود به دستور امام خمینی در نهاده‌ها مشغول به خدمت شدند. کمیته‌های موقت انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و... از مهم‌ترین نهاده‌ها بود. سپاه مهم‌ترین ارکانی بود که با گذشت چهار دهه کماکان استوار در راستای اهداف خود که همان آرمان‌های انقلاب اسلامی است، ایستاده‌است. محسن رفیق‌دوست از جمله افرادی است که از روزهای ابتدای انقلاب و شکل‌گیری سپاه در شورای فرماندهی حضور داشته‌است.

دوم اردیبهشت سالگرد تأسیس سپاه پاسداران است، به همین دلیل امروز مزاحم شما شدیم.

دوم اردیبهشت سالگرد تأسیس سپاه نیست، ۹ اسفند ۵۷ روز تأسیس سپاه پاسداران است.

بر چه اساسی این را می‌گویید؟

حکمی که امام به من داد برای تشکیل سپاه تاریخش ۹ اسفند ۵۷ است و زیر نظر دولت موقت تا ۲۹ فروردین ۵۸ بود.

این همان حکم تشکیل گارد ملی است؟

خیر. قبل از این‌که حضرت امام به ایران بازگردند، شهید محمد منتظری این ایده را مطرح کرد که انقلاب اسلامی با تغییر دولت‌ها فرق می‌کند و یک نیروی می‌خواهیم که از انقلاب اسلامی حفاظت کند و اسم آن را گارد ملی بگذاریم. دولت موقت پیش‌دستی کرد و در تاریخ ۷ اسفند ۵۷ یک نامه‌ای خدمت امام نوشت و از ایشان درخواست کردند که سپاه پاسداران زیر نظر دولت موقت تشکیل شود. امام هم به آقای لاهوتی ماموریت دادند که بنابر درخواست دولت موقت، شما بروید و زیر نظر دولت تشکیل بدهید.

شما آن زمان چه می‌کردید؟

در مدرسه علوی مشغول به فعالیت بودم. اعضای شورای انقلاب در مدرسه علوی جلسه داشتند. روز ۹ اسفند نزدیک پله مدرسه علوی مرا صدا کردند و گفتند الان امام برای تشکیل سپاه پاسداران حکمی دادند به آقای لاهوتی، شما کارهایت را رها کنید و بروید در آن سپاه عضو بشوید. پادگان عباس‌آباد مرکز لجستیک نیروی زمینی ارتش بود و مقر فرماندار نظامی تهران که بعد از انقلاب اسلامی به دست انقلابیون افتاده بود. به آنجا رفتم و دیدم که در یک اتاق عده‌ای حضور دارند که اکثرا از اعضای دانشجویان مبارزه مسلمان خارج از کشور بودند. افرادی همچون علی فرزین، حسن جعفری، علی دانش‌منفرد، ابراهیم سنجقی و از طرف دولت موقت، آقای تهرانچی حضور داشت.
من چون به‌عنوان کسی‌که روز ۱۲ بهمن راننده حضرت امام بودم و در مدرسه علوی حضور داشتم، همه مرا می‌شناختند. وارد اتاق شدم و نشستم. گفتم شورای انقلاب مرا فرستاده که بیایم و در این سپاهی که می‌خواهید تشکیل بدهید عضو بشوم. روی کاغذی نوشتم «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد: ۱ـ محسن رفیق دوست» و آن یادداشت را مقابل دیگران گذاشتم.
همان روز پس از طرح بحث‌های مفصل شورای فرماندهی موقت تعیین و آقای دانش‌منفرد هم به‌عنوان فرمانده انتخاب شدند و من هم به عنوان مسئول تدارکات، موظف شدم مکانی برای سپاه تهیه کنم. فکر کردیم دستگاهی که از بین رفته، ساواک است. بهتر است ساواک را تحویل بگیریم و سپاه را در محل ساواک تشکیل دهیم. مقداری وسایل و خودرو به آنجا بردیم و این شد سپاه. در این مقطع بود که افرادی مانند آقای بشارتی مسئول اطلاعات شد، آقای غرضی هم مسئول عملیات شد.

آیا گروه‌های دیگر هم در این زمان فعالیت داشتند؟

کم‌کم متوجه شدیم که سه تشکل دیگر هم نیروهای به صورت مسلح فعالیت می‌کردند که شامل گارد انقلاب تحت نظر ابوشریف در پادگان جمشیدیه، گارد دانشگاه (پاسا) با نظارت شهید محمد منتظری و افراد گروه‌های مسلح مبارز قبل از انقلاب که سازمان مجاهدین انقلاب شکل داده‌بود، می‌شدند و در ساختمان کیا در خیابان دکتر شریعتی و ساختمانی در بهارستان فعالیت می‌کردند.

> **در شهریور و مهر ۱۳۵۸ کم‌کم داشتیم بودجه می‌گرفتیم. گفتیم سپاهی‌ها باید حقوق بگیرند؛ پایه حقوق را ۲۰۰۰ تومان اعلام کردم و گفتیم از این ماه همه سپاهی‌ها باید بیایند و حقوق بگیرند**

سپاه تشکیل شده بود و کار ادامه داشت اما همخوانی مناسبی میان افرادی که در این سه تشکل فعالیت می‌کردند، وجود نداشت. بعضا هم با افرادی که در جاهای مختلف بودند، درگیری پیدا می‌کردیم. مثلا خبر می‌دادند که جایی اسلحه جمع شده‌است. می‌رفتیم و می‌دیدیم قبل از ما گروه آقای منتظری یا ابوشریف رسیده‌است؛ چند بار این اتفاقات به این شکل افتاد. یک روزی دیدم که اولا خودم به عنوان انقلابی قدیمی آبم با این بچه‌های خارج از کشور در یک جوی نمی‌رود و هم سلیقه نیستیم. دوم این‌که باید بین سه گروه یک هماهنگی ایجاد می‌شد. یک روز از محمد منتظری، ابوشریف و محمد بروجردی دعوت کردم. معروف که من آن روز یک کلت ۴۵ روی میز گذاشتم و درب اتاق را قفل کردم و گفتم: «یا امروز با یکدیگر توافق می‌کنیم یا هر چهارتایی را امروز خلاص می‌کنم.» توافق شد که از هر کدام از این چهار مرکز، سه نماینده انتخاب بشوند و با هم جلسه بگذارند و ادغام شده این بشود سپاه پاسداران.
آیت‌ا... شهید بهشتی و مرحوم هاشمی رفسنجانی را از این اتفاقات مطلع می‌کردم. در این جلسات بود که آقای جواد منصوری، فرمانده سپاه و آقای ابوشریف، مسئول عملیات انتخاب شدند.

در ابتدا سپاه زیر نظر دولت موقت بود، چه شد که سپاه مستقل شد؟

در این چهل روز ما دائم با یزدی دعوا داشتیم. یزدی معاون نخست وزیر در امور انقلاب بود. سپاه شکل گرفته بود و احتیاج به بودجه داشت. از آقای یزدی وقت جلسه می‌خواستیم، معمولا ساعت یک یا دو نیمه شب وقت می‌داد و اکثرا در جلسات چرت می‌زد. خلاصه تصمیم گرفتیم تکلیف‌مان را روشن کنیم. یک روز من، مهندس غرضی و مرحومه خانم دباغ برای دیدار با امام به قم رفتیم. خدمت امام گزارش کار دادیم و گفتیم ما با دولت موقت نمی‌توانیم کار کنیم، بهتر است سپاه زیر نظر شورای انقلاب فعالیت کند. امام هم استقبال کردند و قرار شد من نظر امام را به اطلاع شورای انقلاب اسلامی برسانم. بر همین اساس شورای هفت نفره فرماندهی سپاه انتخاب و به اطلاع شورای انقلاب رسانده شد. روز دوم اردیبهشت ۵۸ مرحوم شهید بهشتی آمدند در مقر سپاه و حکم را خواندند و تحویل ما دادند.

بودجه سپاه قرار شد از کجا تأمین شود؟

اولا اکثر افرادی که داخل سپاه می‌آمدند، هیچ توقعی نداشتند که حقوق بگیرند. اما دور روز بعد از اعلام رسمی سپاه، اولین ماموریت به آن در مسجد سلیمان سپرده شد. اعزام نیرو به آنجا باید با امکانات همراه می‌بود اما خب پول نداشتیم. در این مدت یک مقدار خودم پول خرج کردم. روی به‌روی خیابان هشتم پاسداران شعبه بانک ملی ضرابخانه وجود داشت و نزدیک آن یک لوستر فروشی بزرگی بود به نام پارس لوستر که هنوز هم فعالیت می‌کند. صاحب آنجا آقای جابر انصاری بود که من با او در هیات بنی فاطمه آشنا شده‌بودم. او از کارهای من اطلاع داشت. به دیدنش رفتم و ماجرا را برایش گفتم. همراه آقای انصاری به بانک رفتیم. او حساب بانکی‌اش را چک کرد و ۵۰۰ هزار تومان به من پول داد، این اولین پولی بود که وارد سپاه شد. از سوی دیگر از دوستانم در بازار هم کمک می‌گرفتم. یکی از کسانی‌که خیلی از او کمک گرفتم مرحوم حاج‌آقا سعید امانی بود که رئیس هم رئیس بازاری‌ها بود. از شهریور ۵۸ مرتب یکی از اعضای شورای انقلاب به عنوان نماینده در جلسات فرماندهی سپاه حضور پیدا می‌کرد مانند مقام معظم رهبری یا آقای هاشمی رفسنجانی یا آقای موسوی‌اردبیلی. زمانی که آقای هاشمی به عناون نماینده شورا حضور داشتند، مرا صدا کرد و یک چک بیست میلیون تومانی به من داد که دولت موقت آن را در وجه آقای هاشمی‌رفسنجانی صادر کرده‌بود. آقای هاشمی هم پشت چک را امضا کرد و به من داد. من هم همان موقع یک حساب در بانک ملی ضرابخانه به نام فرمانده سپاه و مسئول مالی سپاه باز کردم و چک را در آن حساب ریختم. فردای همان روز روزنامه کار و کارگر که دست چپی‌ها بود، عکس روی پشت چک را چاپ کردند و نوشتند: غنائم تقسیم شد. (خنده)
چند وقت بعد اولین پولی که دولت موقت به ما داد یک بودجه صد میلیون تومانی بود که باز آن را به من داده‌بودند که من سال‌ها می‌رفتم برای آن به دیوان محاسبات پاسخ می‌دادم. کار همین گونه جلو رفت تا این‌که آقای رجایی نخست وزیر شد و نام سپاه به ردیف بودجه اضافه شد.

حقوق نیروهای سپاه چه مقدار بود؟

۸۰-۹۰ درصد بچه‌های سپاه مجرد بودند و اغلب خانه نمی‌رفتند و در مقر سپاه می‌خوابیدند. ما هم صبحانه و ناهار و شام، نان و پنیر و کنسرو می‌دادیم. می‌دانستیم این قضیه دوام ندارد. در شهریور و مهر ۱۳۵۸ کم‌کم داشتیم بودجه می‌گرفتیم. گفتیم سپاهی‌ها باید حقوق بگیرند؛ پایه حقوق را ۲۰۰۰ تومان اعلام کردم و گفتیم از این ماه همه سپاهی‌ها باید بیایند و حقوق بگیرند. دیدیم شورشی علیه ما در سپاه به راه افتاد که اینها می‌خواهند ما را دنیاپرست کنند. دسته راه انداختند و سر و صدا کردند، ما محکم ایستادیم. تا این‌که بالاخره به رئیس آنها که جوانی بود، گفتم هر فردی حقوق نگیرد از سپاه اخراج می‌شود. صندوقی درست کردیم و اطلاعیه‌ای زدیم به دیوار که آنهایی که حقوق نمی‌خواهند، بروند و حقوق‌شان را بگیرند و در صندوق بیندازند. بعد از چند سال، وقتی در وزارت سپاه بودم و آقای علی لاریجانی معاون حقوقی من بود، ما یک کشتی غرق شده پیدا کردیم، آن را آوردیم و به قیمت ۷۰ میلیون تومان فروختیم. رفتم خدمت حضرت امام و گفتم: این ۷۰ میلیون تومان را چه کار کنم؟ اجازه می‌دهید که با این پول زندانیان سپاهی را آزاد کنیم؟
عده‌ای از بچه‌های سپاه تصادف کرده و منجر به کشته شدن کسی شده‌بودند، یا سهوا تیری شلیک کرده و کسی را کشته بودند. اینها به خاطر دیه در زندان بودند. امام فرمودند: اگر منجر به تجری به قتل نشود، بروید اینها را آزاد کنید. به زندان سپاه در پادگان ولی عصر



برش

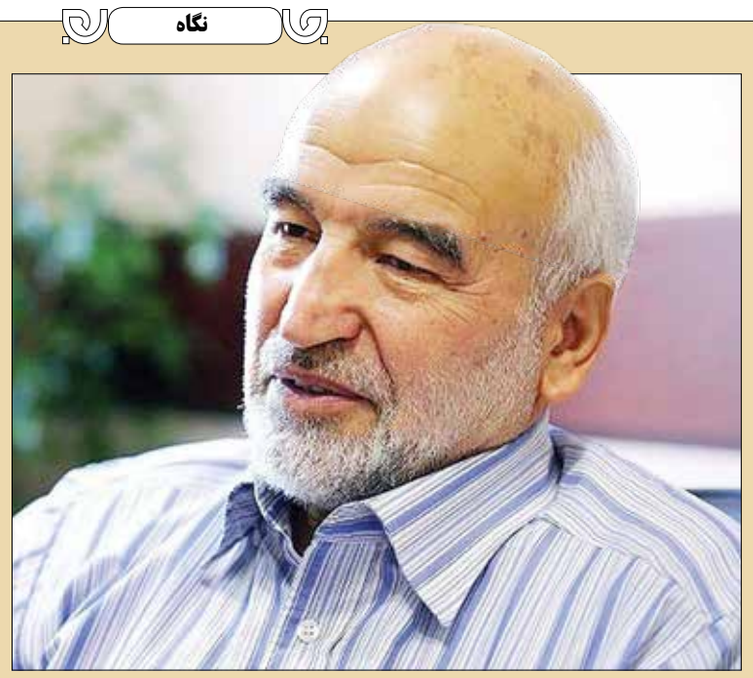
ماجرای دیدار با ایدئولوگ حزب توده

بعد از این‌که همه سران حزب توده دستگیر شدند، من دو سه بار به زندان رفتم و با این‌ها ملاقات کردم. یک دفعه رفتم با عمویی ملاقات کردم، عمویی گفتش: «شما هر که هستید در این مملکت ماندنی هستید» گفتم: «چطور؟» گفت:«شاه با همه عظمتش فقط پنجاه و سه نفر از ما را دستگیر کرد، شاخهٔ نظامی ما را ضربه زد و ما توانستیم از کشور خارج بشویم و به فعالیت خود ادامه بدهیم. اما شما ما را ریشه کن کردید.» حالا اینها چگونه بازداشت شدند؟ چون مسئول پشتیبانی سپاه بودم، نیروهای سپاه برای تهیه امکانات به من مراجعه می‌کردند. وقتی لیست اسامی حزب توده درآمد و قرار شد که همهٔ این‌ها را جمع کنیم، به من گفتند: یک ماشینی می‌خوایم که بشه از داخلش یک جایی را پایید. ظاهراً یک خانه‌ای بود که چند نفر از این‌ها داخل آن بودند.
خب ما هم یکی از ماشین‌های ساواک که با آن زندانی‌ها را منتقل می‌کرد، به این دوستان دادیم. یک برادر سپاهی برای این‌که دقیقا گزارش تهیه کند، چند روز در آن ماشین غذایش را درست می‌کرده، دستشویی‌اش را می‌رفته نمازش را می‌خوانده، دیده بانی‌اش را هم انجام می‌داد. گزارش کاملی می‌دهد و آن مقر را سپاه می‌ریزد و پاکسازی می‌کند.
مساله بعدی که اتفاق افتاد این است که وقتی گفتند احسان طبری متحول شده، من به ملاقاتش رفتم. به او گفتم: «آقای طبری چی شد که متحول شدی؟» گفت: «ما چند نفر به اصطلاح از سرانِ حزب توده در یک سلول بودیم. یک برادر پاسداری هم بود که این مرتب برای ما غذا می‌آورد. ما تصمیم گرفتیم که یک کاری کنیم این عصبانی بشود و علیه ما کاری بکند. مثلا یک چکی بزند، یک لگدی بزند و... . هر کاری کردیم این پاسدار هیچ واکنشی نشان نداد. تا این‌که یک روز که ظرف غذا را آورد، یکی از ما به روی صورت او آب دهان پرتاب کردیم.
این پاسدار یک مرتبه عصبانی شد و زیر لب یک چیزی گفت و رفت. لحظه‌ای که دوست ما این کار را کرد و آن پاسدار یک چیزی گفت و رفت، من یک تکانی خوردم. بعد از چند روزی که آن پاسدار مجددا به سلول ما آمد از او عذرخواهی کردم و ازش خواستم به من بگوید آن روز که عصبانی شد، زیر لب چه چیزی گفت.
آن پاسدار گفت: من فهمیدم چرا این‌قدر مرا اذیت می‌کنید، شما پیرهای کهنه کار سیاست، می‌خواستید من عصبانی بشوم و یک لگدی، یک ضربه‌ای به شما بزنم، یک بلایی سر شما بیاورم اما من فهمیده بودم و به همین دلیل هر کاری می‌کردید، محل نمی‌گذاشتم.
وقتی به صورتم آب دهان پرتاب کردید، من اول عصبانی شدم اما ما مسلمانیم و در اسلام برای این کار پادزهر داریم. گفتم: « پادزهرتان چیست؟» گفت: ما یه آیه داریم «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (آیه ۱۳۴ سوره آل عمران).
طبری می‌گفت: این پاسخ آن پاسدار باعث شد تا همه آنچه که به اسم مارکسیسم در ذهن داشتم، خالی بشود.



نگاه

سپاه را دولتی می‌خواستند



فروتن: دولت موقت سعی می‌کرد ما را به خودش وصل کند، یعنی سپاه را دولتی کند؛ در حالی که ما می‌گفتیم سپاه از ولی‌فقیه دستور می‌گیرد و دولت فقط موظف است از نظر مالی سپاه را حمایت کند. به همین علت از ما خاطره خوشی نداشتند و گروهک‌های مختلف شایعه‌پراکنی‌های زیادی درباره سپاه می‌کردند؛ از جمله این‌که ارتش باید منحل شود. نیروهای ارتشی را تحریک کردند که اگر شما نظامی هستید، پس این سپاهی‌ها چه می‌گویند. به‌خصوص این‌که در آن زمان کمیته‌ها از حالت مرکزی خارج شده و به صورت موقت مطرح شده بودند و در حالی که خود را ذی‌نفع می‌دانستند تحریک‌پذیر نیز بودند. وقتی مطلب به اطلاع حضرت امام (ره) رسید، ایشان فرمودند: «ارتش سرجای خود، سپاه هم سرجای خودش باشد.»

مکث

حقوق یک پاسدار



ابوشریف: بچه‌هایی که به سپاه می‌آمدند، می‌بایست ویژگی‌هایی داشته باشند. اولا مکتبی باشند، دوم از نظر نظامی آموزش ببینند و در میدان‌های جنگ مخلصانه کار کنند و مادی نباشند.
در روزهای اول هم به این موضوع تاکید داشتیم که مسائل مادی در سپاه مطرح نباشد و افراد سپاه مادی نباشند. در آن زمان تمام حقوق‌ها یکی بود؛ یعنی بنده که فرمانده سپاه بودم، حقوقم با یک پاسدار برابر بود و این‌طور نبود که اگر کسی درجه‌اش بیشتر بود، حقوقش هم بیشتر باشد، یا مثل ارتشی‌هایی که آن روز در جبهه بودند، اضافه حقوق بگیرند.
اصلا این‌طور نبود، چه در جبهه، چه در اداره، چه افسر و چه پاسدار، همه یک حقوق داشتند و حقوق‌ها هم تقریبا بر اساس احتیاج بود. مثلا اگر کسی بچه داشت یا متاهل بود یک حقی برای بچه و تاهل و اولاد می‌گرفت و این‌طور نبود که یک حقوق مساوی داشته باشند بلکه نسبت به احتیاج خانواده حقوق قائل می‌شدند، این چیزها بود و ما معتقد بودیم سپاه باید برای خدا بجنگد، نه برای گرفتن اضافات و این چیزها.

خاطره

اولین ماموریت



جواد منصوری: اولین کاری که باید انجام می‌گرفت، انتخاب شورای فرماندهی بود. براساس پیشنهاد من فرماندهی را بایستی امام تعیین می‌کرد. موضوع با امام مطرح شد و ایشان فرموده بودند؛ خودشان بنشینند و یک نفر را به توافق برسند، من هم قبول دارم. موضوع در شورای انقلاب مطرح شد تا شورای ۱۲ نفره از بین خود یک فرمانده انتخاب کنند. این ۱۲ نفر هفت نفر را با رأی مخفی به سمت‌هایی انتخاب کردند که من برای فرماندهی اکثریت رأی را آوردم. آیت ا... طالقانی نیز تمایل داشتند که من فرمانده باشم، جمع هم با این ملاحظه به من رأی دادند. شروع به کار کردیم و حین کار با چندین مسأله مواجه شدیم، اولین مسأله این بود که دولت موقت با این ترکیب، با برنامه‌ها و سبک کار ما موافق نبود لذا خیلی همکاری نمی‌کرد. مسأله دوم این بود که روز به روز فعالیت‌ها و مسئولیت‌هایی که نظام از سپاه می‌خواست، بیشتر می‌شد. مثلا ۱۵ روز بعد از تأسیس سپاه، استاندار خوزستان تماس گرفت که آقا سریع نیرو بفرستید، دارند بعضی اماکن مهم را آتش می‌زنند، خلق عرب دارد اینجا چه می‌کند و به کلانتری حمله کرده‌اند و...